



عیسی به شهر نزدیکتر شد و وقتی شهر از دور دیده شد، گریه کرد 42 و گفت: «ای کاش امروز سرچشمه صلح و سلامتی را می‌شناختی. اما نه، این از چشمان تو پنهان است 43 و زمانی خواهد آمد که دشمنانت علیه تو سنگربندی خواهند کرد و به دور تو حلقه خواهند زد و تو را از همه طرف محاصره خواهند کرد 44 و تو و ساکنانت را در میان دیوار هایت به خاک خواهند کوبید و در تو، سنگی را روی سنگ دیگر باقی نخواهند گذاشت،

چون تو زمانی را که خدا برای نجات تو آمد، درک نکردی.» 45 بعد از آن عیسی وارد معبد بزرگ شد و به بیرون راندن فروشندگان پرداخت و گفت «46: کتاب خدا می‌فرماید: 'خانه من نمازخانه خواهد بود،' اما شما آن را کمینگاه دزدان ساخته‌اید 47.» هم‌روزه عیسی در معبد بزرگ تعلیم می‌داد و سران کاهنان و علما سعی می‌کردند که با کمک رهبران شهر او را از بین ببرند 48 اما دیدند که کاری از دستشان بر نمی‌آید چون همه مردم با علاقه زیاد به سخنان او گوش می‌دادند.

در واقع ، ورود عیسی به اورشلیم با یک مهمانی بزرگ آغاز شده بود. بچه ها آواز می خواندند: "خدا را سپاس باد! مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید."! آنها هم شاخ و برگ درختان را بریده جلوی راه او می‌گسترانیدند. اما وقتی آنها نزدیکتر به اورشلیم شدند و معبد شگفت انگیز را در مقابل شان دیدند ، ناگهان حال و هوای مهمانی تمام بودند. از آنجا که ناگهان عیسی با فریاد تلخ گریه می کرد. اساس گریه عیسی چیست؟ آیا ممکن است که او به طور ناگهانی فهمیده باشد که چه در شهر اورشلیم اتفاق خواهد افتاد؟ یا آیا نگاه پیامبری دید که قتل ها و ضربات فانی در این شهر دوباره و دوباره خواهد دادند؟ دلیل گریه مسیح در انجیل لوقا شرح داده شده است: کل شهر متوجه نشده بود چه چیزی برای آرامش مفید است! هرکسی که در اورشلیم بوده است می داند که کل شهر مملو از نماز و مراسمهای دعا است. در زمان عیسی هم چنین بود. مردم از سراسر جهان آمدند تا اینجا دعا کنند و در اینجا قربانی کنند. اما با همه آن کارها ی مردم مهمترین شخص را به رسمیت نمی شناسند. آنها خدا را نشناختند ، حتی اگر به خدا دعا کنند. و چون آنها خدا را نشناختند ، پسرش ، عیسی مسیح را نشناختند. و این عیسی در عمق قلبش احساس تلخ دشت. و او گریه می کرد! حافظ شاعر فارسی زبان می نویسد: "کسی که وارد مسیر عشق است ، حتی اگر بی نهایت تاریک شود ، راحتی را فقط در مرگ تجربه می کند" عیسی در راه این مسیر عشق بود. مسیر عیسی مسیح از بهشت به اورشلیم و سرانجام به مرگ بر روی صلیب ، چیزی نیست جز مسیر عشق. به همین دلیل است که او باید رنج بکشد. او باید برای قوم خود و برای شهر اورشلیم گریه می کرد. حال اگر عیسی امروز به ما برگردد و مثلاً به آلمان یا ایران نگاه کند ، چگونه خواهد بود؟ آیا او شبیه همین زمان در اورشلیم، گریه خواهد کرد؟ مردم در هر زمان تغییر نکرده اند. چیزهای زیادی برای آنها مهم هستند. اما آنها نمی خواهند که صدای مهمترین شخص، یعنی خدا را بشنوند. چگونه می شود اگر عیسی به جای کل شهر در مقابل شما و من را در نظر داشت؟ آیا او همچنین چیزهای زیادی را پیدا خواهد کرد که منطبق بر اعتقاد به خدای زنده نباشد؟ چقدر سریع زندگی ما پر از انواع آرزوها و اهداف خواهد شد تا جایی برای خدا باقی نماند. آیا بیش از حد کار کردن و نگرانی وجود ندارند؟ ممکن است عشق نسبت به همسایگان سرد شود؟ یا شاید فراموش کرده ام در همه کارها با خدا صحبت کنم؟

اگر چنین است ، ما نمی توانیم استراحت کنیم. ما با خدا در تضاد کامل هستیم و بنابراین هرگز نمی توانیم معنای صلح را درک کنیم. عیسی تمایل ندارد مردم را به اختلاف ببیند. از آنجا که او عشق است ، او با راه خود به اورشلیم ادامه می دهد و مستقیماً به معبد این شهر می رود. آنچه در آنجا در معبد اتفاق می افتد بسیار غیرمعمول است. عیسی که تازه بر سر قوم خود گریه کرده بود ، ناگهان عصبانی می شود و معبد را کاملاً پاکسازی می کند. عیسی دلالتان و فروشندگان را اخراج می کرد. و به جای فریادهای بازار ، فقط می توان صدای عیسی را شنید که هر روز در معبد تدریس می کرد. ممکن است کسی تصور کند که کار عیسی با این کار به پایان رسیده بود. او معبد را مرتب می کرد و روزانه کلام خدا را در معبد تدریس می کرد. بنابراین صلح باید دوباره در اورشلیم امکان پذیر باشد. درست؟ در انجیل برای ما روشن می شود که این موضوع برای ما چه پیامی دارد. در جای که عیسی می فرماید که او می تواند عبادتگاه را خراب کند و در سه روز دوباره از نو بنا کند او عبادتگاه را در واقع به خود نصبت می دهد. او همانطوری که با عهد عتیق در ارتباط تنگاتنگ بود با عبادتگاه خداوند در ارتباط تنگاتنگ است. عیسی مسیح در واقع همان شخصی بود که پیامبران عهد عتیق آرزوی آمدن او را داشتند و از او انتظار داشتند که او قدرت و جلال خداوند را در عبادتگاه خدا به روشنی نشان دهد. مسیح همان عبادتگاه خداوند است! زیرا او به همین دلیل کشته شد و در روز سوم رستاخیز کرد و بر مرگ غلبه کرد. عبرانیان (۱۰ ، ۱۰) می فرماید به همین دلیل و طرح جدید او مسیح یکبار جان خود را در راه ما فدا کرد تا ما را ببخشد و پاک نماید. مسیح با کاری که در عبادتگاه انجام داد می خواست زندگی جدید را به ما عطا کند. در آینده دیگر عبادتگاه جایی نیست که گوسفندان قربانی شوند بلکه عبادتگاه جای است که مسیح در آنجا حضور داشته باشد. زمانی که عیسی کاسب کاران را از عبادتگاه دور کرد آنجا ماند و به مردم تعلیم داد. او با این کار نشان داد که می خواهد چه در حال چه در آینده چه برنامه ای برای ما داشته باشد. قربانی ها دیگر به خاطر عمل عیسی قربانی نشدند و زنده ماندند! و دیگر آنجا که سرور ما عیسی وجود دارد عبادتگاه ماست نه جای که به دست انسان ها ساخته شود. در زمان مدرن ، این ایده که خدا در عیسی حضور دارد محبوب نیست. در نظر انسان مدرن می رسد که خدا همه جا است! و آیا سلیمان نیز باید با شرمندگی یاد بگیرد که همه بهشت های آسمان نمی توانند خدا را درک کنند؟ خدا به عنوان خالق جهان ، از انسانهای ما بسیار برتر است. این خدا نیز از چشم ما پنهان شده است. ما نمی توانیم آن را با افکار خود بفهمیم آن را درک نکنیم. او فوق العاده بزرگ و بسیار متفاوت از ما انسانها است. برخی از مردم می خواهند این خدای بزرگ را در همان جایی که او قرار دارد ترک کنند. زیرا اگر خدای بزرگ و عالی است ، من نمی توانم او را درک کنم ، و بنابراین او به من اهمیت نمی دهد. اما اگر این خدای بزرگ ما را دوست داشته باشد چه می شود؟ اگر خدا ما را دوست داشته باشد ، پس نمی تواند از ما جدا شود. او همچنین نمی تواند تحمل کند که ما او را نمی فهمیم. او قبلاً اشکهای زیادی برای مردم ریخته است و پیامبران زیادی را نیز فرستاده است. در پایان ، او کاری باور نکردنی را انجام داد. او مانند من و تو به انسان تبدیل شده بود. او تمام این کارها را انجام داده است تا ما بتوانیم دوباره به او تعلق داشته باشیم. او این کار را کرد تا ما از طریق او بتوانیم صلح برقرار کنیم. از طریق عیسی ، همه چیز تبدیل شده بود. این عیسی قول داد که با تعמיד کاملاً در او خواهیم بود. و هنگامی که عیسی بدن و خون خود را در شام آخر به من می دهد ، می دانم جایی نیست که بتوانم اینقدر به خدا نزدیک شوم. عیسی عشق دارد. به همین دلیل گریه کرد. بنابراین ، او همچنین عصبانی شد زمانی که دید، مردم راه خدا را پیدا نمی کنند. عیسی عشق دارد. به همین دلیل او راه خود را به سمت شما و من می یابد! در آخرین روزهای زندگی عیسی ، همه اینها روشن می شود. خدا نزد ما می آید و در بین ما زندگی می کند. بعضی مواقع با چشمانی پر از اشک، ولی بیشتر با آرزوی پاک می خواهد که در کنار ما باشد. در خود من این احساس را دارم که می خواهم او را رد

کنم و بر ضد هر چیزی هستم که خدایی است . ولی در چشمان او و دستهای باز می توانم این را بفهمم که من نجات پیدا کرده ام . و این را کسی نمی تواند از من بگیرد آمین